



جلسه: ۹۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۰۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

منابع مالی حکومت اسلامی

منبع چهارم: اموال اشخاص از دنیا رفته در موارد خاص

چهارمین منبع از منابع مالی حکومت اسلامی، موارد خاصی از اموال اشخاصی است که از دنیا رفته اند.

مورد اول: ارث بدون وارث

اولین مورد از مواردی که اموال شخصی که از دنیا رفته، متعلق به حکومت اسلامی دانسته شده، کسی است که هیچ وارثی نداشته باشد؛ یعنی در هیچ یک از طبقات ارث، اعم از نزدیک و دور، وارثی نداشته باشد و ولای عتق نیز که در زمان های گذشته وجود داشته، برای او وجود نداشته باشد. به تعبیر دیگر، شخصی باشد که کامل تنها بوده و از دنیا رفته است.

در جلسه پیشین مطرح گردید که درباره اموال کسی که وارثی نداشته باشد، اقوالی مطرح شده است که یکی از آنها، جزو انفال بودن اموال اشخاص بدون وارث است. از طرف دیگر انفال نیز در اختیار حکومت اسلامی قرار دارند. روایات این قول مطرح گردید.

روایات متعارض

سه روایت وجود دارد که ممکن است به عنوان معارض برای روایات دالّ بر تعلق اموال اشخاص بدون وارث به حکومت اسلامی مطرح گردد.

روایت اول: مرسله حماد

وَعَنْهُ [محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم] عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ قَالَ: الْإِمَامُ وَارِثٌ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ.^۱

امام کاظم علیه السلام در این روایت درباره اموال کسی که وارث ندارد، به جزو انفال بودن اشاره نکرده اند، بلکه بیان کرده اند که این اموال مربوط به امام علیه السلام است و امام علیه السلام وارث برای تمامی اشخاص بدون وارث است. از طرف دیگر ظهور روایت در این است که این اموال اختصاص به خود امام علیه السلام دارد و ملک شخصی ایشان است، به خلاف انفال که برای خدای متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است و در جهت پیشبرد اهداف حکومت اسلامی صرف می شود. در نتیجه بین این روایت و روایات پیشین تنافی وجود خواهد داشت.

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۴۸.



این روایت در کتاب کافی نیز با همین عبارت و به همین مقدار نقل شده است^۱ که ظاهر آن عدم تقطیع است و این چنین برداشت می شود که تمام جمله ای که امام علیه السلام بیان کرده اند، همین عبارت است. اما صاحب وسائل در کتاب زکات و در باب یک از بحث انفال، روایت مفصلی نقل کرده اند که از نظر سندی نیز همانند روایت ذکر شده است. در این روایت آمده است:

وَعَنْهُ [محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم] عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَلِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ صَفْوَهَا الْجَارِيَةِ الْفَارِهَةِ وَالْدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ وَالشُّوبَ وَالْمَتَاعَ مِمَّا يُحِبُّ أَوْ يَشْتَهِي فَذَلِكَ لَهُ قَبْلَ الْقِسْمَةِ وَقَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمْسِ وَلَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذَلِكَ الْمَالِ جَمِيعَ مَا يَتَوَبَّهُ مِنْ مِثْلِ إعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَتَوَبَّهُ فَإِنْ بَقِيَ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ أَخْرَجَ الْخُمْسَ مِنْهُ فَقَسَمَهُ فِي أَهْلِهِ وَقَسَمَ الْبَاقِي عَلَى مَنْ وَلِيَ ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ سَدِّ النَّوَائِبِ شَيْءٌ فَلَا شَيْءَ لَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ وَلَهُ بَعْدَ الْخُمْسِ الْأَنْفَالُ وَالْأَنْفَالُ كُلُّ أَرْضٍ خَرَبَةٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا وَكُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنْ صَلَحُوا صَلْحًا وَأَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ وَلَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَبُطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَالْأَجَامُ وَكُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٍ لَا رَبَّ لَهَا وَلَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَضَبِ لِأَنَّ الْغَضَبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ وَهُوَ وَارِثٌ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ يَعُولُ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئًا مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَقَدْ قَسَمَهُ فَأَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ إِلَى أَنْ قَالَ وَالْأَنْفَالُ إِلَى الْوَالِي كُلِّ أَرْضٍ فُتِحَتْ أَيَّامَ النَّبِيِّ ص إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ وَمَا كَانَ افْتِتَاحًا بِدَعْوَةِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَأَهْلِ الْعَدْلِ لِأَنَّ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ص - فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ذِمَّةٌ وَاحِدَةٌ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ الْحَدِيثُ^۲.

امام کاظم علیه السلام در این روایت به صورت مفصل به بیان انفال پرداخته و در ادامه بیان کرده اند که امام علیه السلام وارث برای تمامی کسانی است که وارث نداشته باشند. البته در این روایت از ضمیر استفاده شده است که به امام علیه السلام بازگشت می کند، در حالی که در روایت پیشین، به صراحت از لفظ «الامام» استفاده شده است. با توجه به سند مشترک دو روایت و همچنین مشابهت تعبیری که در آنها نقل شده است، ظن قوی بلکه اطمینان وجود دارد که روایت اول توسط شیخ کلینی تقطیع شده و ایشان به مناسبت باب میراث، صرفاً به خصوص فقره مرتبط با آن باب اشاره کرده و تغییر اندکی نیز در عبارت داده اند؛ چون ضمیر «هو» را تبدیل به «الامام» کرده و به جای «ابی الحسن الاول» از تعبیر «العبد الصالح» استفاده کرده اند. البته این مقدار از تغییرات، منافاتی با وثاقت ایشان ندارد؛ چون صرفاً تغییرات واژگانی صورت گرفته و هیچ خللی در نقل محتوای مورد نظر امام علیه السلام وارد نشده است. صاحب وسائل نیز به تبع شیخ کلینی، این روایت را در دو موضع نقل کرده است، اما در نقل روایت کوتاه، به سند شیخ

۱. الکافی ۷: ۱۶۹.

۲. وسائل الشیعة ۹: ۵۲۴-۵۲۵.



جلسه: ۹۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۰۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

طوسی نیز اشاره نکرده است که همین نکته نیز می تواند دلیل بر این مطلب باشد که صرفاً یک روایت وجود دارد و توسط شیخ کلینی، قسمت تقطیع شده آن در باب میراث نقل شده است.

به هر حال، دلالت هر دو روایت واضح است و به روشنی در آنها بیان شده است که ارث کسی که وارث نداشته باشد، متعلق به امام علیه السلام خواهد بود.

به لحاظ سندی، روایت حماد بن عیسی تا خود حماد، با مشکلی مواجه نیست و تنها اشکال در آن، ارسال در سند است. همان طور که در مباحث پیشین نیز مطرح شده، معتبر بودن این روایت، محل اختلاف واقع شده است. برای معتبر بودن مرسله حماد، وجوهی قابل طرح است:

وجه اول: اصحاب به مرسله حماد عمل کرده و مورد قبول آنها واقع شده است.

وجه دوم: حماد بن عیسی از اصحاب اجماع است.

وجه سوم: بین تعبیر «بعض اصحابنا» و تعبیری همچون «عن رجل» که موجب ارسال در سند می شود، تفاوت وجود دارد و تعبیر «بعض اصحابنا» دلالت دارد که راوی از اجلا و بزرگان بوده است.

به نظر ما هیچ یک از وجوه مطرح شده تمام نیست و روایت حماد با اشکال سندی مواجه است. هر چند به لحاظ دلالتی با مشکلی مواجه نیست و به صراحت بیان کرده است که ارث کسانی که وارث ندارند، متعلق به شخص امام علیه السلام است و این چنین نیست که از انفال محسوب شود.

روایت دوم: روایت حمزه بن حمران

و [محمد بن الحسن] بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَافِعٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَارِقٍ عَدَا عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَعَقَرَهُ وَ غَصَبَ مَالَهُ ثُمَّ إِنَّ السَّارِقَ بَعْدُ تَابَ فَنَظَرَ إِلَى مِثْلِ الْمَالِ الَّذِي كَانَ غَصَبَهُ لِلرَّجُلِ وَ حَمَلَهُ إِلَيْهِ وَ هُوَ يُرِيدُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَيْهِ وَ يَتَحَلَّلَ مِنْهُ مِمَّا صَنَعَ بِهِ فَوَجَدَ الرَّجُلَ قَدْ مَاتَ فَسَأَلَ مَعَارِفَهُ هَلْ تَرَكَ وَارِثًا وَ قَدْ سَأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ذَلِكَ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَيَّ قَوْلُكَ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ كَانَ الرَّجُلُ الْمَيِّتُ تَوَالَى إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَضَمِنَ جَرِيرَتَهُ وَ حَدَّثَهُ وَ أَشْهَدَ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِهِ فَإِنَّ مِيرَاثَ الْمَيِّتِ لَهُ وَ إِنْ كَانَ الْمَيِّتُ لَمْ يَتَوَالَى إِلَى أَحَدٍ حَتَّى مَاتَ فَإِنَّ مِيرَاثَهُ لِإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ فَقُلْتُ فَمَا حَالُ الْغَاصِبِ فَقَالَ إِذَا هُوَ أَوْصَلَ الْمَالَ إِلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ فَقَدْ سَلِمَ وَ أَمَّا الْجِرَاحَةُ فَإِنَّ الْجُرُوحَ تُقْتَصُّ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

در این روایت از امام صادق علیه السلام درباره سارق سؤال شده است که متعرضی مسلمانی شده و او را زخمی کرده و مال او را غصب می کند. سپس سارق، پشیمان شده و توبه می کند و به اندازه مالی که غصب کرده، برای تحویل دادن به کسی که مال او را دزیده است، تهیه می کند تا از او حلالیت بگیرد. اما متوجه می شود که صاحب مال از دنیا

۱. وسائل الشیعة ۲۸: ۲۶۵-۲۶۶.



جلسه: ۹۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۰۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

رفته است. از آشنایان او درباره وارثان او سؤال می کند. با توجه به ذیل روایت مشخص می شود که آن شخص وارثی نداشته است. امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال فرموده اند: در صورتی که آن شخص با کسی از مسلمانان عقد ولاء بسته است که ضامن جریره او باشد، میراث او به ضامن جریره خواهد رسید. اما اگر آن شخص، با کسی ضمان جریره نبسته باشد، میراث او متعلق به امام مسلمین خواهد بود. در این بخش از روایت برای تعلق میراث آن شخص به امام علیه السلام از «لام» استفاده شده است که ظهور در ملکیت دارد.

در ادامه روایت از حال غاصب بین خود و خدای متعال سؤال شده است که امام صادق علیه السلام در پاسخ فرموده اند: نسبت به مالی که غصب کرده، وقتی به دست امام مسلمین برساند، دیگر سالم مانده و مورد عقاب خداوند متعال نخواهد بود، اما نسبت به جراحی که وارد کرده، قصاص او باقی است و در روز قیامت قصاص خواهد شد.

استدلال به این روایت به همان بخشی است که امام صادق علیه السلام به روشنی بیان کرده اند که وقتی ضمان جریره وجود نداشته باشد که آخرین مرتبه وارثان بعد از وارثان نسبی، سببی و ولای عتق است، اموال شخص، به امام علیه السلام خواهد رسید.

استدلال به روایت حمزة بن حرمان با سه اشکال مواجه است:

اشکال اول: در طریق شیخ طوسی، خالد بن نافع به صورت مطلق ذکر شده است؛ در حالی که چهار راوی با نام خالد وجود دارد:

۱- خالد بن نافع اشعری

۲- خالد بن نافع بجلی

۳- خالد عاقولی

۴- خالد ابواسماعیل خیاط یا حنّاط

شیخ طوسی تصریح کرده اند که «خالد عاقولی»، همان ابواسماعیل خیاط یا حنّاط است.^۱ در نتیجه مورد سوم و چهارم اتحاد پیدا کرده و سه راوی وجود خواهد داشت.

مرحوم خوئی مدعی شده اند که خالد ابواسماعیل که همان خالد عاقولی است، با خالد بن نافع بجلی نیز متحد است؛ چون شیخ طوسی بلافاصله بعد از اینکه بیان کرده اند که مقصود از خالد عاقولی، همان ابواسماعیل خیاط یا حنّاط است، از خالد بن نافع بجلی نام برده است. برداشت مرحوم خوئی از عبارت شیخ طوسی این است که عنوان خالد بن نافع بجلی، ادامه عبارت قبلی است و شیخ طوسی در صدد بوده است که اتحاد این سه عنوان را بیان کند.

در صورتی که ادعای مرحوم خوئی پذیرفته شود، مشکل سند به لحاظ خالد بن نافع مرتفع می گردد؛ چون شیخ طوسی خالد ابواسماعیل و خالد بن نافع اشعری را در قسم مرتب از اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده است. در نتیجه هر دو ثقة خواهند بود.

۱. رجال الطوسی ۲۰۱.



جلسه: ۹۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۰۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

اما به نظر ما استظهار وحدت این سه عنوان بسیار مشکل است؛ چون شیخ طوسی بعد از تصریح به وحدت خالد عاقولی و ابواسماعیل، از تعبیر «وهو خالد بن نافع البجلی» استفاده نکرده است، بلکه صرفاً به ذکر عنوان به صورت «خالد بن نافع البجلی» اکتفا کرده است که بعید نیست این عنوان، راوی دیگری باشد که توسط شیخ طوسی به عنوان یک راوی دیگر از راویان امام صادق علیه السلام ذکر شده است. بنابراین سه عنوان وجود خواهد داشت که از بین این سه عنوان، «خالد بن نافع اشعری» و «خالد ابواسماعیل حنّاط یا خیّاط»، در قسم مرتب از رجال شیخ طوسی و «خالد العاقولی» و «خالد بن نافع البجلی» در قسم غیرمرتب از رجال شیخ طوسی قرار دارند. البته مشکل خالد عاقولی به جهت کلام شیخ طوسی مبنی بر وحدت او با ابواسماعیل حل می گردد، اما خالد بن نافع بجلی باقی می ماند که وثاقت او ثابت نیست. بنابراین «خالد بن نافع» که در سند روایت ذکر شده، مردّد بین ثقه و غیر ثقه خواهد بود و موجب اشکال در سند روایت می شود الا اینکه ادعا شود با توجه به اینکه راوی از خالد بن نافع، ابن محبوب است که از اصحاب اجماع است، مشکل برطرف می شود؛ چون اصحاب اجماع از هر کسی نقل کرده باشند، توثیق خواهد شد و یا حدّ اقل این است که روایت آنها موثوق الصدور یا حجت محسوب می شود.

در صورتی که مطلب ذکر شده در مورد اصحاب اجماع مورد پذیرش قرار نگیرد و گفته شود که صرفاً وثاقت خود اصحاب اجماع مورد اتفاق است، روایت حمزة بن حمران به لحاظ خالد بن نافع مردّد بین ثقه و غیر ثقه می شود. علاوه بر اینکه اگر واقع شدن راویان در قسم مرتب اصحاب امام صادق علیه السلام در رجال شیخ طوسی نیز دالّ بر وثاقت آنها دانسته نشود، هیچ یک از سه عنوان ذکر شده توثیق نخواهند داشت.

اما حمزة بن حمران توسط شیخ طوسی در قسم مرتب از اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر شده است. در نتیجه به نظر ما به لحاظ حمزة بن حمران مشکلی وجود ندارد، اما به لحاظ خالد بن نافع سند روایت با اشکال مواجه است.

اشکال دوم: امام صادق علیه السلام با استفاده از تعبیر «وَإِنْ كَانَ الْأَمِيْتُ لَمْ يَتَوَالَ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى مَاتَ فَإِنَّ مِيرَاثَهُ لِإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ» بیان کرده اند که میراث میتی که ضمان جریره نداشته باشد، متعلق به امام علیه السلام خواهد بود، اما ممکن است مقصود از میت، مطلق میت نباشد، بلکه همان شخص طلبکار مورد نظر بوده باشد؛ یعنی امام علیه السلام در خصوص کسی که طلبکار بوده و طلب او در زمان حیاتش پرداخت نشده است، بیان کرده اند که طلب او در صورت عدم وجود وارث، به امام علیه السلام پرداخت گردد. از این کلام امام علیه السلام استفاده نمی شود که حتی در مواردی که میت، طلبکار نباشد و اموالی را به ارث گذاشته باشد، اموال او متعلق به امام علیه السلام باشد. نکته این تفاوت در این است که اموال خارجی به مجرد از دنیا رفتن شخص، به ورثه او منتقل می شوند، اما طلب کاری او به ورثه منتقل نمی شود بلکه صرفاً در صورتی که طلب او به ورثه پرداخت شود، برائت ذمه برای بدهکار حاصل می شود، اما اگر پرداخت نگردد، همان میت است که در روز قیامت از بدهکار، طلب خود را درخواست خواهد داشت. در نتیجه خصوصیتی در طلب کاری وجود دارد که امام علیه السلام نسبت به کسی که مالی را طلب داشته است، بیان فرموده اند که آن مال به امام علیه السلام پرداخت گردد، اما ممکن است اموال عینی او این چنین نباشند.

پاسخ از اشکال دوم این است که اگر امام علیه السلام صرفاً طلب میت را متعلق به خودشان دانسته بودند، اشکال ذکر شده صحیح بود، اما فرض این است که امام علیه السلام تمام میراث او را متعلق به خودشان دانسته اند که از جمله



میراث او، اموالی است که از دیگران طلب داشته است. بنابراین همه اموال مشمول این حکم خواهند بود. علاوه بر اینکه اگرچه از امام علیه السلام درباره مورد خاصی سوال شده است، اما در کلام ایشان تعبیر «میت» به صورت مطلق بیان شده است و امام علیه السلام در صدد بیان قاعده کلی بوده اند. بنابراین باید به عمومیت پاسخ امام علیه السلام استناد شود و خصوصیت مورد سوال موجب رفع ید از اطلاق در پاسخ امام علیه السلام نمی شود.

اشکال سوم: روایت حمزة بن حمران مشتمل بر جمله ای است که قابل التزام نیست و مورد عمل اصحاب نیز قرار نگرفته است. مقصود، تعبیر «أَمَّا الْجِرَاحَةُ فَإِنَّ الْجُرُوحَ تُقْتَضُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» است که بر اساس آن، حتی اگر شخصی که موجب جراحت بر دیگری شده، توبه کرده باشد، قصاص خواهد شد، در حالی که قصاص کردن او در دنیا ممکن نیست و فرض هم این است که توبه کرده است که موجب می شود عذاب اخروی نیز از او برطرف گردد؛ لذا باید پرداخت دیه مطرح می شده است. علاوه بر اینکه اساساً برخی جنایت ها قابل قصاص نیستند و از همان ابتدا پرداخت دیه بر جانی لازم می شود. بنابراین در عین اینکه ممکن است جنایت از ابتدا قصاصی نبوده باشد و یا اینکه در فرض قصاصی بودن، با از دنیا رفتن او امکان قصاص کردن از بین رفته باشد، در روایت به صورت مطلق بیان شده است که در روز قیامت قصاص خواهد شد که این مطلب قابل التزام نیست و موجب عدم پذیرش روایت می گردد الا اینکه مبنای تبعض در حجیت اختیار گردد که بر اساس آن، ذیل روایت از حجیت ساقط شده و صدر آن همچنان بر حجیت باقی باشد.

روایت سوم: عمار بن ابی الاحوص

و [محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ (عَنِ ابْنِ رِثَابٍ) وَعَمَّارِ بْنِ أَبِي الْأَحْوَصِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ السَّائِيَةِ فَقَالَ: انْظُرُوا فِي الْقُرْآنِ - فَمَا كَانَ فِيهِ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ - فَمَّا كَانَ يَا عَمَّارُ السَّائِيَةُ الَّتِي لَا وَلَاءَ لِأَحَدٍ عَلَيْهَا إِلَّا لِلَّهِ فَمَا كَانَ وَلَاؤُهُ لِلَّهِ فَهُوَ (لِرَسُولِ اللَّهِ) - وَمَا كَانَ وَلَاؤُهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص - فَإِنْ وَلَاءُهُ لِلْإِمَامِ وَجَنَائَتُهُ عَلَى الْإِمَامِ وَ مِيرَاثُهُ لَهُ.^۱

به لحاظ سندی، غیر از عمار بن ابی الاحوص، تمامی راویان ذکر شده در سند روایت، ثقة هستند و طبق نقلی که صاحب وسائل داشته است، عدم وثاقت عمار بن ابی الاحوص نیز ضرری به اعتبار روایت وارد نمی کند؛ چون در کنار او علی بن رثاب قرار دارد و لذا دو راوی از امام علیه السلام وجود دارد.

البته سند روایت در کتاب کافی به صورت «ابن مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِي الْأَحْوَصِ»^۲ و در تهذیب نیز به صورت «الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِي الْأَحْوَصِ»^۳ ذکر شده است. در کتاب هایی همچون استبصار و ملاذ

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۴۸.

۲. الکافی ۷: ۱۷۱.

۳. تهذیب الأحکام ۹: ۳۹۵.



الایخار نیز همانند تهذیب نقل شده است^۱ کما اینکه خود صاحب وسائل در نقل دیگر، این روایت را همانند تهذیب نقل کرده است.^۲ در نتیجه قرار گرفتن علی بن رئاب در کنار عمار بن ابی الاحوص اثبات نمی شود و همین مطلب موجب اشکال در سند روایت می شود.

در این روایت از معنای «سائبه» سؤال شده و امام باقر علیه السلام در پاسخ بیان کرده اند که در هر موردی که در قرآن کریم به آزاد کردن بنده اشاره شده باشد، آن بنده ای که آزاد می شود، سائبه نامیده می شود. بر این عیبه هیچ کس جز خدای متعال ولایت نخواهد داشت و هر چیزی که ولای او برای خدای متعال باشد، برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و هر چیزی که ولای آن برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد، برای امام علیه السلام خواهد بود و جنایت های آنها بر عهده امام علیه السلام بوده و میراث او نیز برای امام علیه السلام خواهد بود.

در این روایت بیان شده است که ولای عتق اختصاص به عیبهایی دارد که به عنوان کفاره آزاد نشده باشند. اما عیبهایی که به عنوان کفاره آزاد می شوند، دیگر ولایی برای مولای پیشین آنها وجود ندارد و متعلق به خداوند متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند و لذا جنایت آنها بر عهده ایشان بوده و از میراث آنها نیز بهره مند خواهند بود.

البته در این روایت اشاره نشده است که میراث عیدی که به عنوان کفاره آزاد شده و دارا و ارث نیست، متعلق به امام علیه السلام خواهد بود بلکه اطلاق روایت شامل فرضی که وارث هم داشته باشد، می شود، اما بر فرض چنین اطلاقی از روایت برداشت نشود، قدر متیقن آن فرضی است که وارث دیگری نداشته باشد و لذا این روایت قطعاً محل بحث را که عدم وجود وارث است، شامل می شود و در این زمینه قابل استناد خواهد بود.

روایت چهارم: صحیحه عبدالله بن سنان

و [محمد بن الحسن] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِيمَنْ أَعْتَقَ عَبْدًا سَائِبَةً أَنَّهُ لَا وَلَاءَ لِمَوَالِيهِ عَلَيْهِ فَإِنْ شَاءَ تَوَالَى إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَشْهَدْ أَنَّهُ يَضْمَنُ جَرِيرَتَهُ وَ كُلَّ حَدَثٍ يَلْزُمُهُ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ بِرْتُهُ وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ كَانَ مِيرَاثُهُ يُرَدُّ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ.^۳

این روایت به لحاظ سندی صحیحه است.

در این روایت بیان شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره عبد سائبه حکم کرده اند که مولای سابق او ولای عتق نخواهد داشت و اگر آن عبد، ضمان جریره بگیرد، وارث او خواهد بود، اما اگر ضمان جریره قرار داده نشود، میراث عبد سائبه که به عنوان کفاره آزاد شده است، برای امام علیه السلام خواهد بود.

۱. الإستبصار ۴: ۱۹۹؛ ملاذ الأخیار ۱۵: ۴۴۰؛

۲. وسائل الشیعة ۲۳: ۷۷.

۳. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۵۰.



جلسه: ۹۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۰۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

این روایت نیز همانند روایت پیشین مطلق است و حتی شامل وجود داشتن وارث برای عبد می شود، اما قدر متیقن از آن فرضی است که وارثی برای آن عبد وجود نداشته باشد.

دو اشکال بر استدلال به صحیحہ عبدالله بن سنان و روایت پیش از آن قابل اشاره است:

اشکال اول: این دو روایت اختصاص به عبد سائبه دارد و امکان تعدی از آن به مواردی که شخص از ابتدا حر بوده، وجود ندارد؛ چون احتمال داده می شود که عبدی که به عنوان کفاره آزاد می شود، حتی اگر دارای قوم و خویش باشد، متعلق به خدای متعال بوده و ارث او نیز به امام علیه السلام برسد. بنابراین موضوع روایت، خاص است و برای سرایت حکم، باید یقین به عدم خصوصیت وجود داشته باشد که چنین یقینی وجود ندارد.

اشکال دوم: دو روایت ذکر شده که دلالت بر تعلق اموال عبد سائبه به امام علیه السلام می کنند، دارای دو دسته معارض هستند.

معارض دسته اول روایتی از ابوبصیر است که در آن آمده است:

وَعَنْهُ [محمد بن الحسن باسناده عن الحسن بن محمد بن سماعه] عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: السَّائِبَةُ لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَيْهَا سَبِيلٌ فَإِنْ وَالَى أَحَدًا فَمِيرَاثُهُ لَهُ وَ جَرِيرَتُهُ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يُوَالِ أَحَدًا فَهُوَ لِأَقْرَبِ النَّاسِ لِمَوْلَاهُ الَّذِي أَعْتَقَهُ.^۱

در این روایت تصریح شده است که بر عبد سائبه هیچ کسی سبیلی نخواهد داشت و اگر ضمان جریره با کسی داشته باشد، میراث او برای ضامن جریره خواهد بود و اگر با کسی ضمان جریره نداشته باشد، میراث او برای نزدیک ترین شخص به مولایی که او را آزاد کرده، خواهد بود. بنابر این روایت، میراث عبد سائبه به امام علیه السلام نخواهد رسید و از این جهت معارض با دو روایتی است که میراث او را متعلق به امام علیه السلام دانسته است.

دو اشکال بر این روایت قابل اشاره است:

اشکال اول: شیخ طوسی بیان کرده اند که این روایت مورد اعراض اصحاب واقع شده و به آن عمل نشده است.^۲ در صورتی که شهادت شیخ طوسی مبنی بر اعراض اصحاب حجت باشد، این روایت از حجیت ساقط خواهد شد؛ چون روایت، شاذ و نادر شده و مشمول تعبیر «دع الشاذ النادر» می شود. عدم حجیت شهادت شیخ طوسی می تواند به این جهت باشد که ایشان اگرچه در عصر قدما حضور داشته اند، اما ممکن است همه منابع در اختیار ایشان نبوده باشد و یا فتاوای همه فقهای زمان خود و همچنین فقهای پیش از خود تا زمان فقهای همچون زراره و محمد بن مسلم را مشاهده نکرده باشد. علاوه بر اینکه ممکن است این چنین نبوده باشد که همه فقها این مسأله را مطرح کرده و تعلق اموال به اقرب الناس را نپذیرفته باشند.

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۴۹.

۲. تهذیب الأحکام ۹: ۳۹۵.



جلسه: ۹۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۰۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

اشکال دوم: سند روایت با اشکال مواجهه است؛ چون اگرچه نسبت به راویان ذکر شده از حسن بن محمد بن سماعه که واقفی ثقة است تا امام علیه السلام مشکلی وجود ندارد، اما طریق شیخ طوسی به حسن بن محمد بن سماعه دچار اشکال است.

توضیح مطلب این است که شیخ طوسی به حسن بن محمد بن سماعه، دو طریق در مشیخه تهذیب و دو سند نیز در فهرست بیان کرده است، اما یکی از طریق های مشیخه و فهرست مشترک هستند. در نتیجه ایشان مجموعاً دارای سه طریق به حسن بن محمد بن سماعه است. در طریق مشترک بین مشیخه و فهرست، شیخ طوسی از احمد بن عبدون از ابوطالب انباری از حمید بن زیاد نینوائی - که استاد مرحوم کلینی است - از حسن بن محمد بن سماعه نقل کرده است. مشکل این طریق به جهت ابوطالب انباری است که اگر یک راوی با این عنوان باشد، تضعیف دارد؛ چون عبدالله بن ابی زید انباری تضعیف شده است. اما اگر عبدالله بن ابی زید انباری و عبدالله بن احمد ابوطالب انباری دو نفر باشند، راوی موجود در طریق شیخ طوسی مردد بین ضعیف و مجهول خواهد بود. بنابراین در هر صورت طریق مشترک بین مشیخه و فهرست دچار اشکال است.

در سند دیگر مشیخه، شیخ طوسی از شیخ مفید، حسین بن عیبدالله و احمد بن عبدون از حسین بن سفیان بزوفری از حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه نقل کرده است. در این طریق، حسین بن سفیان بزوفری وجود دارد که اگر همچنان که مرحوم آقای خویی فرموده اند، حسین بن سفیان بزوفری با حسین بن علی بن سفیان بزوفری یک راوی محسوب شوند، مشکلی وجود نخواهد داشت، اما این ادعای مرحوم آقای خویی برای ما روشن نیست؛ چون ممکن است که حسین بن سفیان، عموی حسین بن علی بن سفیان باشد و عمو و برادرزاده هر دو راوی باشند کما اینکه شیخ صدوق در برخی روایات بیان کرده است که علی بن محمد بن ماجیلویه از عموی خود روایت نقل کرده است. شیخ طوسی نیز روایات حسن بن محمد بن سماعه را از طریق حسین بن سفیان بزوفری که عمو بوده، نقل کرده است. از طرف دیگر توثیقی برای حسین بن سفیان وجود ندارد و سند دوم نیز از این جهت دچار اشکال است.

در طریق سوم شیخ طوسی که در فهرست بیان کرده، از احمد بن عبدون از علی بن محمد بن زبیر از علی بن حسن بن فضال از حسن بن محمد بن سماعه نقل کرده است که احمد بن عبدون توثیق خاص ندارد. اما مرحوم آقای خویی ایشان را به جهت شیخ نجاشی بودن قابل اعتماد دانسته است. به نظر ما وجوه عدیده ای برای توثیق او وجود دارد، اما بر فرض به جهت احمد بن عبدون مشکلی وجود نداشته باشد، طریق شیخ طوسی در فهرست، به جهت علی بن محمد بن زبیر با اشکال مواجهه است.

بنابراین تمامی طریق هایی که شیخ طوسی برای حسن بن محمد بن سماعه ذکر کرده، با اشکال مواجهه هستند. اما نسبت به طریق سوم به علی بن حسن بن فضال، به صورت مفصل بحث کرده ایم که وجوه عدیده ای برای اثبات وثاقت احمد بن عبدون و علی بن محمد بن زبیر وجود دارد و لذا طریق سوم قابل تصحیح است و روایت، موثق می شود. علاوه بر اینکه حتی اگر طریق سوم قابل تصحیح نباشد، با توجه به اینکه سه طریق وجود دارد که علی بن محمد بن زبیر، حسین بن سفیان بزوفری و ابوطالب انباری است و احمد بن عبدون نیز ثقة است، روایت از حسن بن محمد بن سماعه موثق الصدور می شود. مطلب بالاتر این است که طبق فرض، حسن بن محمد بن سماعه دارای روایات



جلسه: ۹۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۰۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

متعددی است که این سه راوی با یک متن نقل کرده اند که این نقل کردن به صورت واحد، حاکی از وثاقت آنها خواهد بود. در نتیجه اثبات می شود که هر سه از وثاقت برخوردار بوده اند.

بنابراین تنها اشکال، مورد عمل واقع نشدن روایت است که اگر این مطلب ثابت شود، روایت ابوبصیر کنار گذاشته می شود و الا با توجه به اینکه جمع عرفی بین دو دسته روایت وجود دارد، تعارض کرده و تساقط می کنند و باید به ادله عام مراجعه گردد که در آنها به اطلاق بیان شده است که هر کسی از دنیا رفته و دارای وارث نباشد، اموال او برای امام مسلمین خواهد بود.

طائفه دوم از روایات معارض با دو روایت مربوط به سائبه، مشتمل بر دو روایت است. روایت اول توسط سلیمان بن خالد نقل شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَمْلُوكٍ أُعْتِقَ سَائِبَةً قَالَ يَتَوَلَّى مَنْ شَاءَ وَ عَلَى مَنْ تَوَلَّاهُ جَرِيرَتُهُ وَلَهُ مِيرَاثُهُ قُلْتُ فَإِنْ سَكَتَ حَتَّى يَمُوتَ قَالَ يُجْعَلُ مَالُهُ فِي بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.^۱

سند این روایت صحیح است.

در این روایت بیان شده است که اموال عبد سائبه که ضامن جریره تعیین نکرده باشد، جزو بیت المال محسوب می شود، در حالی که دسته اول از روایات معارض، اموال او را متعلق به اقرب الناس به مولایش دانسته و دو روایت پیش از آن نیز متعلق به امام علیه السلام دانسته اند. در نتیجه سه دسته روایت با یکدیگر تعارض می کنند. روایت دیگر در باب اموال عبد سائبه روایتی است که توسط ابوالبختری نقل شده است:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا أَعْتَقَ عَبْدًا نَصْرَانِيًّا ثُمَّ قَالَ مِيرَاثُهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ عَامَّةً إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ.^۲

بر اساس این روایت، در صورتی که عبد آزاد شده دارای ولی نباشد، میراث او متعلق به همه مسلمانان خواهد بود. البته این روایت به لحاظ سندی ضعیف است؛ چون راوی آن ابوالبختری وهب بن وهب است که کذاب و ملعون است. علاوه بر اینکه روایت در کتاب قرب الاسناد نقل شده است که اصل کتاب ثابت نیست.

نتیجه این چنین است که سه دسته روایات با یکدیگر تعارض کرده و تساقط می کنند و در نهایت درباره عبد سائبه، تنها روایاتی باقی خواهد بود که اموال او را متعلق به امام علیه السلام دانسته است. این روایات نیز فی الجمله با اشکال سندی مواجه هستند. بر فرض هم من حیث المجموع موثوق الصدور باشند، پاسخ نهایی این است که این روایات که اموال عبد سائبه را متعلق به امام علیه السلام دانسته اند با روایاتی که اموال او را جزو انفال دانسته اند، تنافی ندارند؛

۱. وسائل الشیعة ۲۳: ۷۳.

۲. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۵۵.



جلسه: ۹۵
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۰۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

چون انفال هم متعلق به امام علیه السلام است. البته روایاتی که اموال عبد سائبه را متعلق به امام علیه السلام دارند، ظهور در ملک شخصی امام علیه السلام دارند، اما شش روایتی که قبل از آنها نقل گردید، نص در این هستند که جزو انفال و متعلق به خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سپس متعلق به امام علیه السلام هستند و ملک شخصی محسوب نمی شوند. نص آن روایات قرینه می شود که از ظهور روایات نسبت به اینکه ملک شخصی امام علیه السلام است رفع ید شده و با این جمع، تعارضی وجود نخواهد داشت.